

# مریم بهبود می‌یابد

## علت افت تحصیلی و بهبود آن از طریق اقدام پژوهی

آرزو نیکنام اجیرلو، اردبیل

# س

با اولیای مریم هم فایده‌ای نداشت. این موضوع حس کنجکاوی مرا بیشتر کرد. در جست‌وجوی پاسخ به این پرسش بودم که «چطور می‌شود دانش‌آموزی با سابقه‌ی تحصیلی خوب، در عرض یک‌ماه چنین افت کند!»

با اجازه‌ی معلم مربوطه، سراغ پرونده‌ی تحصیلی مریم رفتم. در کمال تعجب، مریم دانش‌آموزی فوق‌العاده زرنگ و رو به پیشرفت بود، ولی در یکی دو ماه اخیر به شدت افت تحصیلی داشت.

در ادامه‌ی حس کنجکاوی‌ام، موضوع را با استاد راهنمایمان در میان گذاشتم. او هم به من پیشنهاد داد در مورد این موضوع اقدام پژوهی به عمل آورم تا در نمره‌ی عملی کارورزی‌ام نیز لحاظ شود. این شد که تصمیم گرفتم تلاشم را در شناخت و حل مشکل احتمالی بیشتر کنم. با توجه به اینکه کارورزی هم هفته‌ای یک روز بود، نمی‌توانستم به‌خوبی جوابی برای کنجکاوی خود

# م

اضطراب و استرس نداشتم، تصمیم گرفتم در کلاس و کارهای کلاس جدی و مصمم‌تر باشم.

### زنگ نقاشی

در یکی از زنگ‌ها بچه‌ها نقاشی داشتند. از آن‌ها درخواست کردم دفترهای نقاشی‌شان را روی میز بگذارند و تصویری با موضوع آزاد بکشند. چند دقیقه‌ای گذشت. در کلاس به راه افتادم تا نمونه کارها را ببینم. بچه‌ها با تشویق‌های من به کارهایشان ادامه می‌دادند تا اینکه به میز مریم رسیدم. نقاشی‌اش اصلاً خوب نبود و خیلی متفاوت‌تر از سایرین بود. بعد از اینکه زنگ مدرسه به صدا درآمد، سراغ معلمشان رفتم و وضعیت تحصیلی او را جویا شدم. به روایت معلمشان، مریم تا یک‌ماه پیش دانش‌آموز خیلی زرنگ و باسلیقه‌ای بود، ولی در یکی دو ماه اخیر به شدت افت تحصیلی داشت و حتی ظاهراً طبق گفته‌ی ایشان، مکالمه

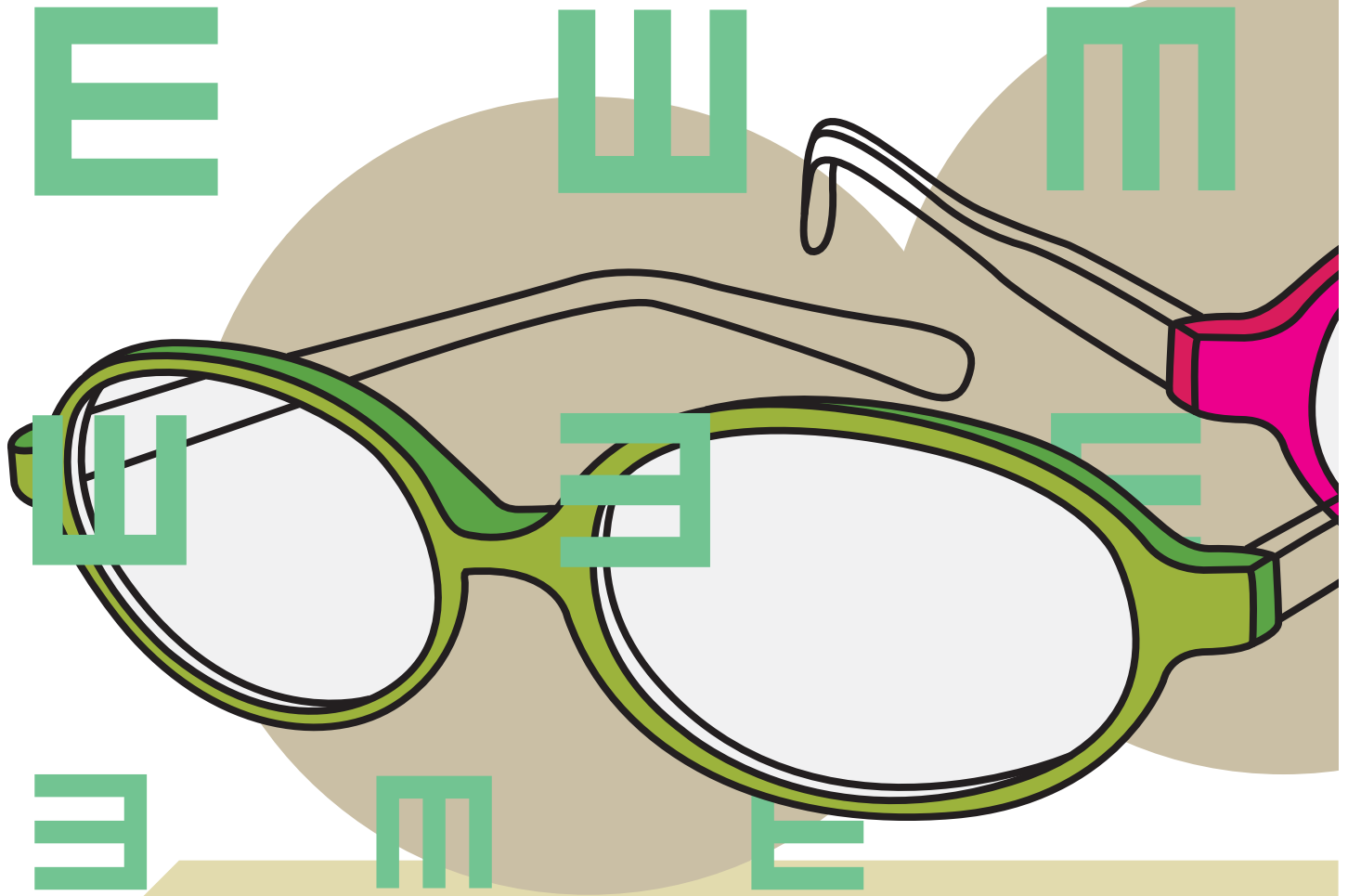
# ع

### کار عملی

در جلسات متعدد کارورزی که دانشگاه در نظر گرفته بود، هر کدام از دانشجویان رهسپار مدرسه‌ای شدیم که باید کار عملی خود را در آنجا انجام می‌دادیم.

اوایل جلسات کارورزی استرس و اضطراب مانع از انجام درست کارهایی می‌شد که می‌توانستم انجام دهم، ولی در جلسات متعدد و پیوسته، فضای کلاس برایم جذاب و جذاب‌تر می‌شد. همچنین، رفته رفته اعتماد به‌نفسم بیشتر و بیشتر می‌شد و بالاخص معصومیت و شیرین‌کاری‌های دانش‌آموزان رغبت و علاقه‌ام را بیشتر و بیشتر می‌کرد.

استاد راهنما هر کدام از دانشجویان را به کلاس‌هایی راهنمایی کرد که این بار، برخلاف جلسات قبل، باید به تنهایی یک کلاس را اداره می‌کردیم. به این ترتیب، چندین جلسه را با شیرین‌کاری‌ها و البته با ناشی‌کاری‌های خودم به پایان رساندم. طی جلساتی که گذشته بود و دیگر



آوردم. مریم فقط قادر به نشان دادن و تشخیص بزرگ‌ترین شکل بود!

### جمع‌بندی من

مطمئن شدم که مریم مشکل بینایی پیدا کرده است. این موضوع را با مدیر و معلم کلاسش در میان گذاشتم. طی مکالماتی که آن‌ها با اولیای دانش‌آموز داشتند، معلوم شد چشم مریم تاری شدید داشته و هیچ‌کس، حتی پدر و مادرش، متوجه نشده بودند. در آخرین جلسه‌ی کارورزی مریم را با قیافه‌ای جدید دیدم. او عینکی شده بود. معلمش می‌گفت در یک هفته وضعیتش خیلی فرق کرده و رو به پیشرفت است. طبق گفته‌ی پزشک معالج مریم، چشم مریم بر اثر ضربه‌ای که ظاهراً در مسیر مدرسه اتفاق افتاده بود، دچار آسیب شده بود، ولی طی جلساتی بهبود می‌یافت. از اینکه توانسته بودم مشکل مریم را حل کنم، خیلی خوشحال بودم.

نشان نمی‌دهد!

او هم دقیقاً حرف معلم مریم را تکرار کرد و این حس کنجکاو مرا بیشتر و بیشتر کرد.

با توجه به اینکه پرونده‌ی تحصیلی مریم را مطالعه کرده و هیچ‌گونه افت تحصیلی در آن ندیده بودم، تنها راهی که می‌توانست به ذهنم برسد، صحبت با «خود مریم» بود. با صمیمیت فراوانی که با مریم پیدا کرده بودم، از او پرسیدم: چرا با دوستانت بازی نمی‌کنی؟ گفت: آخر من که جایی را نمی‌بینم تا با آن‌ها بازی کنم!

این سخن مریم مرا به حیرت و تعجب انداخت. یعنی می‌شود واقعاً مریم مشکل بینایی داشته باشد و علت افت تحصیلی او به خاطر بینایی‌اش باشد؟ یعنی چشمش مشکل پیدا کرده است؟

در ابتدا چون مطمئن نبودم، این موضوع را به هیچ‌کس نگفتم. هفته‌ی بعد از دانشگاه با خودم اشکال بینایی‌سنجی

پیدا کنم تا اینکه یک اتفاق باعث شد سرنخی از مشکل مریم پیدا کنم. موضوع از این قرار بود که در یکی از جلسات که به بچه‌ها سرمشق داده بودم، روی مریم تمرکز کردم و متوجه شدم مریم اصلاً توانایی گذاشتن مداد روی خطوط دفترش را ندارد و کج و بدخط می‌نویسد. این تلنگری برایم شد تا موضوع را جدی‌تر بگیرم. طی جلساتی که با دانش‌آموزان داشتم، سعی می‌کردم رابطه‌ام را با مریم صمیمی‌تر کنم؛ طوری شد که مثل دو دوست شدیم؛ حتی زنگ‌های تفریح را هم با هم می‌گذرانیدیم. یک روز در زنگ ورزش که مربی ورزش همه‌ی دانش‌آموزان را به حیاط مدرسه برده بود، من هم با آن‌ها به حیاط رفتم.

مریم روی پله‌های حیاط نشست و به زمین خیره شد.

موضوع را به مربی ورزش گفتم. او گفت: یکی دو ماه است که چنین می‌کند. اصلاً رغبتی برای ورزش از خود